

The role of the Imam's knowledge of languages and linguistics in proving his Imamate

Vahid Isvand Barati ¹

Researcher at the Specialized Institute for Hadith Sciences

Sayyid Morteza Al-Khatib ²

PhD in Contemporary Muslim Thought, Higher Education Complex for Language, Literature and Culturology, Researcher at Imam Mobin Research Center

Received: 2024/11/26 | Accepted: 2025/01/30

Abstract

One of the prominent features in Shia narrations about the Imams (peace be upon them) is their knowledge of languages and their ability to speak all human languages. This article, using a descriptive-library method and drawing upon narrative sources and theological texts, examines these characteristics and their role in proving Imamate. Initially, the hallmarks of Imamate are explained from a Shia theological perspective, and then, based on reliable hadiths, the Imams' (peace be upon them) speaking in all languages is discussed as one of the signs of divinely-inspired knowledge and their authority. This attribute not only demonstrates the vastness of the Imams' knowledge but, within the Shia epistemological system, also serves as evidence of their connection to the source of divine knowledge and their suitability for the position of Imamate. Furthermore, this can also indicate the role of the Imams in guiding humanity and responding to various cultural and social needs, which can be of particular importance.

Keywords: Speech, Divine Authority, Non-Imam, Multiple Languages, Criteria of Imamate.



1. E-mail: ywhyd7145@gmail.com
2. E-mail: alkhatib@mobinac.ir

نقش علم امام علیه السلام به لغت و زبان ها در اثبات امامت

وحید عیسوند براتی^۱

پژوهشگر مؤسسه تخصصی علوم حدیث قم

سید مرتضی الخطیب^۲

دکتری اندیشه معاصر مسلمین، مجتمع زبان و فرهنگ شناسی، پژوهشگر مرکز پژوهشی امام مبین

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۰۶ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۰

چکیده

یکی از ویژگی‌های برجسته در روایات شیعه درباره ائمه علیهم السلام، علم ایشان به زبان‌ها و توانایی تکلم به تمامی لغات بشری است. این مقاله با رویکرد توصیفی-کتابخانه‌ای و با بهره‌گیری از منابع روایی و متون کلامی، به بررسی این ویژگی پرداخته و نقش آن را در اثبات امامت مورد تحلیل قرار می‌دهد. ابتدا شاخصه‌های امامت از منظر کلام شیعی تبیین شده و سپس با استناد به احادیث معتبر، توانایی ائمه علیهم السلام در سخن گفتن به همه زبان‌ها به عنوان یکی از نشانه‌های علم لدنی و حجیت ایشان بررسی می‌گردد. این ویژگی نه تنها بیانگر گستره علمی امامان است، بلکه در منظومه معرفتی شیعه، دلیلی بر اتصال آنان به منبع علم الهی و شایستگی برای مقام امامت محسوب می‌شود. همچنین، این توانایی به نوعی بیانگر نقش ائمه در هدایت بشر و پاسخ‌گویی به نیازهای مختلف فرهنگی و اجتماعی نیز می‌باشد که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

واژگان کلیدی

سخن، حجت الهی، غیر امام، زبان‌های مختلف، شاخصه‌های امامت.

1. E-mail: ywhyd7145@gmail.com

2. E-mail: alkhatib@mobinac.ir

در زمینه این موضوع، جناب آقای حسن عرفانی در سال ۱۳۷۶ طی دو مقاله منتشر شده در شماره‌های ۵ و ۶ مجله علوم حدیث، به گردآوری احادیث مرتبط با تکلم ائمه علیهم السلام به زبان‌های مختلف پرداخته‌اند. با این حال، نوشتار حاضر با رویکردی متفاوت، این ویژگی را نه صرفاً به عنوان یک فضیلت، بلکه به عنوان یکی از معیارهای شناخت امام مورد بررسی قرار می‌دهد. هدف این پژوهش، تبیین نقش علم به لغات در اثبات امامت و تحلیل کارکرد آن در مواجهه با بحران تحقیر و تشخیص امام مفترض الطاعه از مدعیان امامت است.

شاخصه‌های امامت در روایات شیعه را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

شاخصه‌های جسمانی و شاخصه‌های غیرجسمانی

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عَ جَالِسًا فَدَعَا بِإِثْنَيْ وَهَوٍ صَغِيرٍ فَأَجْلَسَهُ فِي حَجْرِي وَقَالَ لِي جَرِّدْهُ وَانْزِعْ قَمِيصَهُ فَنَزَعْتُهُ فَقَالَ لِي انْظُرْ بَيْنَ كَتِفَيْهِ قَالَ فَظَلُّتُ فَإِذَا فِي أَحَدِ كَتِفَيْهِ شِبْهُ الْحَاتِمِ دَاخِلَ اللَّحْمِ ثُمَّ قَالَ لِي أُنْزِرْ هَذَا مِثْلَهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ كَانَ مِنْ أَبِي. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۲۱)

حسن بن جهم گوید: خدمت امام رضا (علیه السلام) نشسته بودم که پسر کودکش {امام جواد علیه السلام} را طلبید و روی دامنش نشانید و بمن فرمود: او را برهنه کن و پیراهنش را بکن، من پیراهنش بیرون آوردم، بمن فرمود میان دو شانهاش را نگاه کن، من نگاه کردم، دیدم در یک شانهاش مانند مهری ست که در گوشت فرو رفته، به من فرمود: این را میبینی؟ پدرم مانند همین علامت را در همین جا داشت.

روایت مذکور، به روشنی تصریح شده است که شاخصه‌های امامت به دو دسته کلی قابل تقسیم‌اند: جسمانی و غیرجسمانی^۱ (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۵، ص ۱۲۰) نوشتار حاضر در پی بررسی یکی از شاخصه‌های امامت است که در زمره ویژگی‌های غیرجسمانی قرار می‌گیرد

۱. بیان: ظاهره أن للإمام أيضاً علامة في جسده تدل على إمامته ع كخاتم النبوة و يحتمل اختصاصها بالإمامين

اهمیت شناخت شاخصه‌های امامت

شناخت شاخصه‌های امامت در میان محدثان شیعه از چنان اهمیتی برخوردار بوده است که برخی از آنان در آثار حدیثی خود، فصول مستقلی را به این موضوع اختصاص داده‌اند. به عنوان نمونه، مرحوم کلینی در کتاب «الکافی» باب: «الأُمُورُ الَّتِي تُوجِبُ حُجَّةَ الْإِمَامِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۸۴) اموری که واجب است امام معصوم داشته باشد مرحوم کلینی در این باب ۷ روایت ذکر می‌کند که در تمام این احادیث خصلت‌های خاصی که مخصوص امام (علیه السلام) است را بیان کرده است، مرحوم مجلسی رحمه الله علیه در کتاب بحار الانوار بابی باز کرده اند به نام «جامع فی صفات الإمام و شرائط الإمامة» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۵، ص ۱۱۵) که در این باب ۳۹ حدیث نقل می‌کند.

خصلت‌های امام در کتب محدثین

محدثان شیعه در آثار حدیثی خود کوشیده‌اند شاخصه‌های امامت را به صورت دقیق و مستند بیان کنند. این اهتمام، نشان‌دهنده جایگاه بنیادین امامت در اندیشه شیعی و ضرورت شناخت صحیح امام معصوم است. از جمله این آثار، کتاب «مناقب آل اُبی طالب علیهم السلام» اثر مرحوم ابن شهر آشوب است که در آن به نقل از اخبار امامیه آمده است: امام باید دارای پنجاه علامت باشد. این نشانه‌ها مجموعه‌ای از ویژگی‌های جسمانی، علمی، اخلاقی و غیبی هستند که در مجموع، حجیت و جایگاه الهی امام را اثبات می‌کنند. (ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۲۵۳) مرحوم طبرسی در الاحتجاج (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۳۷) و مرحوم اربلی در کشف الغمه (اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۲، ص ۲۹۰) و مرحوم صدوق روایاتی نقل می‌کنند از وجود مبارک امام رضا علیه السلام که در این روایت برای امام علیه السلام ۳۰ خصلت ذکر میکند نکته قابل توجه، مرحوم صدوق این روایت را در کتاب‌های من لا یحضره الفقیه و عیون الاخبار و معانی الاخبار و الخصال نقل کرده است. (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۴۱۸)

در روایت منسوب به امام رضا علیه السلام که طی آن سی ویژگی برای امام برشمرده شده است، اشاره‌ای صریح به توانایی سخن گفتن به زبان‌های مختلف دیده نمی‌شود. با این حال، می‌توان این ویژگی را به عنوان یکی از مصادیق عبارت «أَعْلَمَ النَّاسَ» تلقی کرد؛ چرا



که آگاهی جامع امام از علوم و معارف، شامل تسلط بر زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون نیز می‌شود. از منظر کلامی، چنین توانایی‌ای نه تنها نشانه‌ای از علم لدنی امام است، بلکه در مقام اثبات امامت و تمیز امام واقعی از مدعیان دروغین، نقش مؤثری ایفا می‌کند. مرحوم قطب الدین راوندی در الخرائج حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که در این حدیث برای امام ۱۰ خصلت ذکر شده است. (راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۵۶۹)

تکلم به همه زبان‌ها یکی از شاخصه‌های شناخت امام

یکی از شاخصه‌های مهم در شناخت امام معصوم، توانایی ایشان در تکلم به زبان‌های مختلف است؛ ویژگی‌ای که در روایات شیعه به عنوان نشانه‌ای از علم فراگیر و اتصال امام به منبع علم الهی مطرح شده است. این توانایی، ابزاری برای تمیز امام واقعی از مدعیان دروغین امامت به شمار می‌رود و از همین رو، محدثان شیعه اهتمام ویژه‌ای به آن داشته‌اند. آنان در آثار حدیثی خود، ابواب مستقلی را به این موضوع اختصاص داده‌اند؛ به گونه‌ای که این ویژگی به عنوان یکی از معیارهای حجیت امام در متون روایی مورد توجه قرار گرفته است. مرحوم صفار در کتاب بصائر الدرجات بابی دارد به نام «باب فی الأئمة ع أنهم يتكلمون الألسن كلها» (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۳۳) در این باب ۱۵ حدیث نقل می‌کند ایشان باب دیگری دارد به نام «باب فی الأئمة ع أنهم يعرفون الألسن كلها» (همان، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۳۷) که در این باب ۷ حدیث نقل می‌کند.

به نظر می‌رسد تفاوت میان دو بابی که مرحوم صفار در اثر حدیثی خود گشوده‌اند،^۱ (همان، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۳۳) در نوع تعامل امام معصوم علیه السلام با زبان‌های مختلف نهفته است. در باب نخست، روایاتی نقل شده‌اند که دلالت بر تکلم امام علیه السلام به زبان‌های گوناگون دارند؛ یعنی امام به صورت فعال و گفتاری با افراد مختلف به زبان ایشان سخن گفته‌اند. اما در باب دوم، محور احادیث بر فهم و درک معانی لغات و زبان‌های مختلف توسط امام است، بدون آن که الزاماً سخنی از ایشان صادر شده باشد. این تمایز، نشان‌دهنده سطوح مختلف علم امام نسبت به زبان‌ها و نیز گستره فهم و ارتباط ایشان با مخاطبان گوناگون است.

۱. «باب فی الأئمة ع أنهم يتكلمون الألسن كلها» و «باب فی الأئمة ع أنهم يعرفون الألسن كلها»

یا مرحوم شیخ مفید در کتاب الاختصاص بابی دارند به نام «معرفة الأئمة ع جميع اللغات و منطق الطیر و سائر الحيوانات» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۸۹) یا مرحوم مجلسی در بحار الانوار بابی دارد به نام «أنهم ع يعلمون جميع الألسن و اللغات و يتكلمون بها» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۶، ص ۱۹۰) مرحوم مجلسی در این باب ۷ روایت نقل میکند.

نکته‌ای قابل توجه در باب‌بندی مرحوم علامه مجلسی آن است که برخلاف شیوه مرحوم صفار در کتاب «بصائر الدرجات»، ایشان احادیث مربوط به تکلم امام علیه‌السلام به زبان‌های مختلف و نیز احادیث ناظر به فهم و درک لغات گوناگون توسط امام را در یک باب واحد گردآوری کرده‌اند. این رویکرد نشان می‌دهد که مرحوم مجلسی، هر دو نوع تعامل امام با زبان‌ها - اعم از گفتاری و ادراکی - را در ذیل یک عنوان کلی مرتبط با علم امام به لغات و زبان‌ها قرار داده است؛ در حالی که مرحوم صفار میان این دو دسته از روایات تفکیک ساختاری قائل شده است.

منابع سخن گفتن امام علیه‌السلام به زبان‌های مختلف

اولین مصدری که شاخصه مورد نظر را بیان کرده است مرحوم حمیری در کتاب قرب الاسناد است (حمیری، ۱۴۱۳ق، ص ۳۳۹)

«يُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ» همین روایت را مرحوم کلینی (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۸۵) نقل کرده است و مرحوم صدوق در معانی الاخبار (بابویه، ۱۴۰۳ق، ص ۱۰۲) «يُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ وَ لُغَةٍ» نقل کرده است. مرحوم مفید در الارشاد (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۲۴) همچنین مرحوم طبری در دلائل الامامة (طبری آملی صغیر، ۱۴۱۳ق، ص ۳۳۷) مرحوم طبرسی در اعلام الوری (طبرسی، ۱۳۹۰ق، ص ۳۰۴)

اسناد روایت

تفاوت میان نقل‌های موجود در منابعی چون «قرب الاسناد»، «الكافي» و «معانی الاخبار» در آن است که هر یک از این روایات از طریق سندی متفاوت و از امامی متمایز نقل شده‌اند. روایت مندرج در «قرب الاسناد» از امام کاظم علیه‌السلام، روایت «الكافي» از امام رضا علیه‌السلام، و روایت «معانی الاخبار» از امام باقر علیه‌السلام نقل گردیده است. همچنین، سند مرحوم شیخ مفید در کتاب «الارشاد» با سند روایت «الكافي» مطابقت دارد. از سوی



دیگر، سند مرحوم طبری در کتاب «بشارة المصطفى» به ابی بصیر منتهی می شود که همان راوی روایت «الکافی» است، اما طریق نقل آن با طریق مرحوم کلینی متفاوت است. در مقابل، سند مرحوم طبری در کتاب «دلائل الإمامة» با سند مرحوم کلینی در «الکافی» کاملاً منطبق است.

احادیث سخن گفتن ائمه علیهم السلام به زبان های مختلف

أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَ يُعْرِفُ الْإِمَامُ قَالَ فَقَالَ بِخَصَالٍ أَمَّا أَوَّلُهَا فَإِنَّهُ بِشَيْءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ بِإِشَارَةٍ إِلَيْهِ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ وَ يُسْأَلُ فَيُجِيبُ وَ إِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ وَ يُخْبِرُ بِمَا فِي عَدِ وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۷، ط. الاسلامیه)

أبو بصیر گوید: به أبو الحسن {امام رضا علیه السلام} گفتم: قربانت، امام به چه دلیل شناخته می شود؟ گوید: در جواب فرمود: به چند خصلت:

۱. با چیزی که از پدر در باره او سابقه دارد (مانند نصّ بر او و سپردن علم امامت به او) به اشاره به وی تا دلیل امامت باشد.
۲. هر چه از او پرسند جواب گوید و اگر در برابر او خاموش نشینند او خود آغاز سخن کند

۳. می تواند از فردا خبر دهد.

۴. با مردم جهان به هر زبانی می تواند سخن کند و اهل هر زبانی می تواند با او بدون مترجم گفتگو کن

در ادامه امام علیه السلام می فرمایند:

ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَحْفَى عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَلَا طَيْرٍ وَلَا بَهِيمَةٍ وَلَا شَيْءٍ فِيهِ الرُّوحُ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ هَذِهِ الْخِصَالُ فِيهِ فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ.

سپس به من فرمود: ای ابا محمد! به راستی سخن هیچ کس بر امام پنهان نیست، نه گفتار پرنده و جانداران و نه هیچ زنده ای که روح دارد، هر که این خصال را ندارد امام نیست.

با توجه به حدیث مذکور یکی از شاخصه های شناخت امام و وصی پیامبر (صلی الله علیه

و اله)، قدرت ایشان به سخن گفتن و تکلم به تمامی زبان ها و لهجه های دنیا است. لذا در ادامه روایاتی ذکر می شود که دلالت می کنند که ائمه (علیهم السلام) به زبان های مختلفی سخن گفته اند:

۱. زبان فارسی

۱-۱. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ قَالَ فَقَالَ بِخُصَالٍ أَمَّا أَوَّلُهَا فَإِنَّهُ يَشِيءُ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ بِإِشَارَةِ إِلَيْهِ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ وَيُسْأَلَ فَيُجِيبُ وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ وَيُخْبِرُ بِمَا فِي عَدِي وَيُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أُعْطِيتَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ فَلَمْ أَلْبُثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ ع بِالْفَارِسِيَّةِ فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَنَعَنِي أَنْ أُكَلِّمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرُ أَنَّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا كُنْتُ لَا أَحْسِنُ أُجِيبُكَ فَمَا فَضْلِي عَلَيْكَ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَلَا طَيْرٍ وَلَا بَهِيمَةٍ وَلَا شَيْءٍ فِيهِ الرُّوحُ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ هَذِهِ الْخُصَالُ فِيهِ فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ. (كلینی، ۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۸۵)

ابو بصیر می گوید: طولی نکشید مردی از اهل خراسان وارد شد و به زبان عربی با آن جناب سخن گفت. موسی بن جعفر (علیهما السلام) به فارسی پاسخ او را داد مرد خراسانی عرض کرد: به خدا منع نکرد مرا به این که با شما به خراسانی سخن گویم غیر از این که گمان کردم شما آن را نیکو نمی دانید؟! حضرت فرمود: سبحان الله اگر من به خوبی نتوانم پاسخ تو را بدهم، پس برتری من بر تو در چیست؟

۱-۲. رَوَى أَحْمَدُ بْنُ فَارِسٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: دَخَلَ إِلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَقَالَ ابْتَدَاءً مَنْ جَمَعَ مَالًا يَحْرُسُهُ عَذَّبَهُ اللَّهُ عَلَى مِقْدَارِهِ فَقَالُوا بِالْفَارِسِيَّةِ لَا نَفْهَمُ بِالْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ لَهُمْ هَرُ كَهْ دَرَمِ اَنْدُوزْدِ جَزَائِشِ دُوزَخِ بَاشْدَ وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مَدِينَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَ الْأُخْرَى بِالْمَغْرِبِ عَلَى كُلِّ مَدِينَةٍ سُوْرٌ مِنْ حَدِيدٍ فِيهَا أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ مِنْ ذَهَبٍ كُلُّ بَابٍ بِمِصْرَاعَيْنِ وَ فِي كُلِّ مَدِينَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ إِنْسَانٍ مُحْتَلِفَاتِ اللُّغَاتِ وَ أَنَا أَعْرِفُ جَمِيعَ تِلْكَ اللُّغَاتِ وَ مَا فِيهَا وَ مَا بَيْنَهُمَا حُجَّةٌ غَيْرِي وَ غَيْرُ آبَائِي وَ غَيْرُ أَبْنَائِي بَغْدِي. (راوندى، ۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۵۳)



گروهی از مردم خراسان بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدند. پیش از این که آنها چیزی پرسند، ایشان به زبان عربی فرمودند: «هر که مالی جمع کند و آن را نگه دارد، خداوند به همان مقدار کیفرش می کند».

آنها به فارسی گفتند: ما عربی نمی فهمیم. امام (علیه السلام) به زبان فارسی فرمودند: «هر که درم اندوزد، جزایش دوزخ باشد».

۳-۱. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لَهَا مَا اِسْمُكَ فَقَالَتْ شَاهُ زَنَانُ بِنْتُ كِسْرَى قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع نَه شَاهُ زَنَانُ نِيسْت مَگر دَخْتَرِ مُحَمَّد ص وَ هِيَ سَيِّدَةُ النِّسَاءِ أَنْتِ شَهْرَبَانُویَه وَ اُخْتُكِ مُرْوَارِیدُ بِنْتِ كِسْرَى قَالَتْ آریه. (طبری آملی صغیر، ۱۴۱۳ق، ص ۱۹۶)

امیرالمومنین (علیه السلام) به دختر یزدگرد فرمودند اسم تو چیست؟ گفت شاه زنان دختر کسری، امیرالمومنین (علیه السلام) به فارسی فرمودند «شاه زنان نیست مگر دختر محمد» او سیده نساء است و تو شهربانو هستی و خواهرت مرواید دختر کسری است، شهربانو گفت «آریه».

۲. زبان ترکی

۲-۱. مَا قَالَ ابْنُ فَرْقَدٍ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ جَاءَهُ غُلَامٌ أَعْجَمِيٌّ بِرِسَالَةٍ فَلَمْ يَزَلْ يَهْذِي وَ لَا يُعْبِرُ حَتَّى طَلَنْتُ أَنَّهُ يُضْجِرُهُ. فَقَالَ لَهُ تَكَلَّمْ بِأَيِّ لِسَانٍ شِئْتَ تُحْسِنُهُ سِوَى الْعَرَبِيَّةِ فَإِنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا فَإِنِّي أَفْهَمُ. فَكَلَّمَهُ بِالتُّرْكِيَّةِ فَرَدَّ عَلَيْهِ الْجَوَابَ بِمِثْلِ لُغَتِهِ وَ مَضَى الْغُلَامُ مُتَعَجِّبًا. (راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۵۹)

ابن فرقد می گوید: من نزد امام صادق (علیه السلام) بودم، غلامی غیرعرب پیامی آورد که آن را ناهنجار ادا می کرد و نمی توانست درست تعبیر کند، به گونه ای که پنداشتم او واژه ها را آشکار نمی سازد. حضرت به او فرمود: چون عربی را نیک نمی دانی به هر زبانی که می خواهی سخن بگو. من زبان ترکی را می دانم، او به ترکی سخن گفت و امام (علیه السلام) هم پاسخش را دادند. وی شگفت زده رفت.

۳. نبطی

۳-۱. رُوِيَ أَنَّ عَلِيَّاعَ أَتَى الْحَسَنَ الْبُضْرِيَّ يَتَوَضَّأُ فِي سَاقِيَةٍ فَقَالَ أَشْبَعُ طَهُورَكَ يَا لُقْتَى قَالَ لَقَدْ قَتَلْتُ بِالْأَمْسِ رَجُلًا كَانُوا يُسَبِّحُونَ الْوُضُوءَ قَالَ وَ إِنَّكَ لَحَزِينٌ عَلَيْهِمْ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَطَالَ اللَّهُ

حُرْنَكَ قَالَ أَيُّوبُ السَّجِسْتَانِيُّ فَمَا رَأَيْنَا الْحَسَنَ قَطُّ إِلَّا حَزِينًا كَأَنَّهُ يَزْجَعُ عَنْ دَفْنِ حَمِيمٍ أَوْ
خَوْبَنْدَجٍ ضَلَّ حِمَارُهُ فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ عَمِلَ فِي دَعْوَةِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ وَ لَفْتِي بِالْبَطِيَّةِ
شَيْطَانٌ وَ كَانَتْ أُمُّهُ سَمَّتُهُ بِذَلِكَ وَ دَعَتْهُ فِي صِغَرِهِ فَلَمْ يَعْرِفْ ذَلِكَ أَحَدٌ حَتَّى دَعَاهُ بِهِ عَلِيُّ ع.
(همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۵۴۷)

امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) با حسن بصری برخورد کردند. حسن از نهر کوچکی
وضو می گرفت. حضرت (علیه السلام) فرمودند: ای «لفتی» شاداب و سرشار وضو بگیر.
حسن بصری گفت: تو دیروز، مردانی را کشتی که شاداب وضو می گرفتند! حضرت (علیه
السلام) فرمودند: آیا تو بر آنان اندوهناکی؟ حسن بصری گفت: آری. حضرت (علیه
السلام) فرمودند: خداوند اندوهت را دوام بخشد.

ایوب سجستانی گفت: من هیچ گاه حسن بصری را ندیدم مگر این که اندوهناک بود،
به گونه ای که گویا از خاکسپاری عزیز دلبندی برگشته است ... با او درباره اندوهش
سخن گفتم، گفت: این نتیجه نفرین آن مرد نیکوکار است.

«لفتی» به زبان نبطی، شیطان است. مادر حسن بصری این نام را بر او نهاده بود و در
خردسالی او را با این نام صدا می زد و کسی آن را نمی دانست تا این که حضرت علی
(علیه السلام) او را به این نام خواندند.

۳-۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ رَجُلٍ
مِنَ الْمَسَامِعَةِ اسْمُهُ مِسْمَعٌ وَ لَقَبُهُ كِرْدِينٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ عِنْدَهُ إِسْمَاعِيلُ
قَالَ وَ نَحْنُ إِذْ ذَاكَ نَأْتُمُّ بِهِ بَعْدَ أَبِيهِ فَذَكَرَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهُ سَمِعَ رَجُلًا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع
خِلَافَ مَا ظَنَّ فِيهِ قَالَ فَأَتَيْتُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ كَانَا يَقُولَانِ بِهِ فَأَخْبَرْتُهُمَا فَقَالَ وَاحِدٌ
مِنْهُمَا سَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ وَ رَضِيتُ وَ سَلَّمْتُ وَ قَالَ الْآخَرُ وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى جَبِيهِ فَشَقَّهْ ثُمَّ قَالَ لَا
وَ اللَّهُ لَا سَمِعْتُ وَ لَا أَطَعْتُ وَ لَا رَضِيتُ حَتَّى أَسْمَعَهُ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ خَرَجَ مُتَوَجِّهًا إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
ع قَالَ وَ تَبِعْتُهُ فَلَمَّا كُنَّا بِالْبَابِ فَاسْتَأْذَنَّا فَأَذِنَ لِي فَدَخَلْتُ قَبْلَهُ ثُمَّ أَذِنَ لَهُ فَدَخَلَ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ
لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا فُلَانُ أَ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ أَنْ يُؤْتِيَ صُحُفًا مُشْرِرةً إِنَّ الَّذِي أُخْبِرَكَ بِهِ
فُلَانٌ الْحَقُّ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ قَالَ إِنَّ فُلَانًا إِمَامُكَ وَ صَاحِبُكَ مِنْ
بَغْدِي يَغْنِي أَبَا الْحَسَنِ ع فَلَا يَدَّعِيهَا فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ إِلَّا كَاذِبٌ مُفْتَرٍ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ الْكُوفِيُّ وَ
كَانَ يُحْسِنُ كَلَامَ النَّبْطِيَّةِ وَ كَانَ صَاحِبَ قَبَالَاتٍ فَقَالَ لِي دَرَفَهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ دَرَفَهُ

بِالنَّبَطِيَّةِ خُذْهَا أَجَلٌ فَخُذْهَا فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ. (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۳۹)

مسمع کردین گفت خدمت حضرت صادق بودم اسماعیل فرزندش نیز حضور داشت که ما در آن موقع او را امام بعد از پدرش میدانستیم. در ضمن یک جریان طولانی گفت از مردی شنیدم که حضرت صادق مطلبی فرموده بر خلاف تصور ما در مورد امامت اسماعیل. من پیش دو نفر از اهالی کوفه که اسماعیل را امام می‌دانستند رفتم و جریان را بآنها گفتم یکی از آنها گفت شنیدم مطیع امام خود هستم و راضی هستم باین امر. آن دیگری گریبان خود را چاک زده گفت نه بخدا نمیشنوم و اطاعت نمیکنم و راضی نیستم مگر از خود امام بشنوم. بطرف خانه حضرت صادق رفت منم از پی او رفتم بدر خانه که رسیدیم اجازه خواستیم بمن اجازه داد قبل از او وارد شدم. بعد باو اجازه داد وقتی وارد شد فرمود فلانی میخواهی برای هر کدام از شماها یک نامه خصوصی بفرستند و آنچه فلانی گفت درست است. گفت من دلم میخواهد از شما بشنوم. فرمود فلانی (منظورش حضرت موسی ابن جعفر بود) امام تو است بعد از من هر کس ادعای امامت کند دروغگو است. در این موقع من متوجه آن مرد کوفی شدم که زبان نبطی را خوب میدانست بمن گفت (ذرقه) حضرت صادق فرمود (ذرقه بزبان نبطی یعنی تحویل بگیر بله تحویل بگیر ما از خدمت امام مرخص شدیم.

۳-۳. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي الْقَاسِمِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍاءَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ عَمَّارِ السَّابَاطِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا عَمَّارُ «أَبُو مُسْلِمٍ فَظَلَّه فِكْسَاه فِكْسَحَه بِسَاطُورًا» قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا رَأَيْتُ نَبَطِيًّا أَفْصَحَ مِنْكَ فَقَالَ يَا عَمَّارُ وَ بِكُلِّ لِسَانٍ. (صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۳۳۳)

عمار ساباطی گفت: امام صادق (علیه السلام) [به زبان نبطی] به من فرمودند: ای عمار «ابو مسلم فظله فکساه فکسحه بساطورا»

عمار گفت: به ایشان عرض کردم: من هیچ نبطی را ندیدم که به زبان نبطی فصیح تر از شما سخن بگوید. حضرت (علیه السلام) فرمودند: ای عمار، در همه زبان ها [همین گونه است].

۳-۴. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْحَاقَ الْكَزْخِيِّ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَابِرٍ الْكَزْخِيِّ وَ كَانَ رَجُلًا خَيْرًا كَاتِبًا كَانَ لِإِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ ذَلِكَ

عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ أَتَيْنَ تَنْزِلُ مِنَ الْكَرْخِ قُلْتُ فِي مَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ شَادِرْوَانُ قَالَ فَقَالَ لِي تَعْرِفُ قَطُفْتَا قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع حِينَ أَتَى أَهْلَ التَّهْرَوَانِ نَزَلَ قَطُفْتَا فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَهْلُ بَادُرِيَا [بَادُورِيَا] فَشَكُّوا إِلَيْهِ ثِقَلَ خَرَجَهُمْ وَكَلَّمُوهُ بِالنَّبَطِيَّةِ وَ أَنَّ لَهُمْ حِيرَانًا أَوْسَعَ أَرْضًا وَ أَقْلَ خَرَجًا فَأَجَابَهُمْ بِالنَّبَطِيَّةِ وَ غَرَزَ طَا. (همان، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۳۵)

امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که امیر مؤمنان (علیه السلام) به سوی نهر وانیان می رفت، در محله «قَطُفْتَا» فرود آمد. مردم ناحیه «بادرویا» نزد وی آمدند و از سنگینی مالیات خود، شکایت کردند و به زبان نبطی به آن حضرت گفتند که همسایگانی دارند که زمین هایشان بیشتر و مالیاتشان کمتر است. امام علیه السلام به زبان نبطی پاسخ داد: «و غرزطا من عودیا» یعنی: «بسا رجزی کوتاه که بهتر از رجز بلند است». در المناقب، ابن شهر آشوب به جای عبارت فوق، این عبارت آمده: «زعر أوطائه من زعر أرباه» (ابن شهر آشوب مازندارنی، ۱۳۷۹ق، ج ۲، ص ۵۶) یعنی دود کم، بهتر از دود زیاد است.

۴. هندی

۴-۱. جَعْفَرُ الْفَرَّارِيُّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ ع فَكَلَّمَنِي بِالْهِنْدِيَّةِ فَلَمْ أَحْسِنْ أَنْ أَرُدَّ عَلَيْهِ وَ كَانَ يَبْنِي يَدَيْهِ رَكُوزَةً مَلَأَى حَصَاً فَتَنَاوَلَ حَصَاةً وَاحِدَةً وَ وَضَعَهَا فِي فِيهِ وَ مَضَّهَا مَلِيئاً ثُمَّ رَمَى بِهَا إِلَيَّ فَوَضَعْتُهَا فِي فَمِي فَوَلَّى اللَّهُ مَا بَرِحْتُ مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى تَكَلَّمْتُ بِثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ لِسَاناً أَوَّلُهَا الْهِنْدِيَّةُ (ابن حمزه طوسی، ۱۴۱۹ق، ص ۵۳۳)

ابوهاشم جعفری می گوید: به محضر امام هادی (علیه السلام) شرفیاب شدم؛ با من به زبان هندی سخن گفتند؛ من نتوانستم نیکو پاسخ بگویم. پیش آن حضرت (علیه السلام) کیسه ای چرمی پر از سنگ ریزه بود. ایشان یکی از سنگ ریزه ها را برگرفتند در دهان خویش نهادند؛ خوب مکیدند و سپس نزد من نهادند؛ من آن را در دهان گذاردم. به خدا سوگند هنوز از محضر آن حضرت (علیه السلام) برنخاسته بودم که توان یافتم به هفتاد و سه زبان سخن بگویم که نخستین آن ها زبان هندی بود.

۴-۲. إِذْ أَتَانِي آتٍ وَ قَالَ لِي أَجِبْ مُؤَلَّاكَ فَلَمْ يَزَلْ يَحْرِقُ بِي الْمَحَالَ حَتَّى أَذْخَلَنِي دَاراً



و بُسْتَانًا وَ إِذَا بِمَوْلَايَ ع قَاعِدٌ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ كَلَّمَنِي بِالْهِنْدِيَّةِ وَ سَلَّمَ عَلَيَّ وَ أَخْبَرَنِي عَنِ اسْمِي وَ سَأَلَنِي عَنِ الْأَرْبَعِينَ رَجُلًا بِأَسْمَائِهِمْ عَنِ اسْمِ رَجُلٍ رَجُلٍ. (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۴۳۹)

ناگاه مردی آمد و گفت: مولای {امام حسن عسکری علیه السلام} خود را اجابت کن! و مرا از محلی به محل دیگر برد تا آنکه مرا به سرا و بستانی وارد کرد و به ناگاه دیدم مولایم نشسته است و چون مرا دید به زبان هندی با من سخن گفت و بر من سلام کرد و نامم را گفت و از حال چهل تن از دوستانم یکایک پرسش کرد.

۳-۴. قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ ع فَكَلَّمَنِي بِالْهِنْدِيَّةِ فَلَمْ أُحْسِنْ أَنْ أُرَدَّ عَلَيْهِ وَ كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ رَكُوعٌ مُلَيٌّ حَصَى فَتَنَاوَلَ حَصَى وَاحِدَةً وَ وَضَعَهَا فِي فِيهِ فَمَضَّهَا مَلِيًّا ثُمَّ رَمَى بِهَا إِلَيَّ فَوَضَعْتُهَا فِي فَمِي فَوَ اللَّهُ مَا بَرِحْتُ مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى تَكَلَّمْتُ بِثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ لِسَانًا أَوَّلُهَا الْهِنْدِيَّةُ. (طبرسی، ۱۳۹۰ق، ص ۳۶۰)

ابو هاشم گوید: من خدمت حضرت هادی علیه السلام رسیدم و آن جناب با من به زبان هندی سخن گفت، و من نتوانستم جواب او را به خوبی بدهم، در این هنگام امام علیه السلام از دلولی که پر از ریگ بود یک دانه ریگ را بر دهان خود گذاشته و آن را مکیدند، پس از آن به من دادند و من او را در دهان خود گذاشتم، به خداوند قسم هنوز از خدمت آن جناب مرخص نشده بودم که با هفتاد و سه زبان سخن گفتم که یکی از آنها زبان هندی بود.

۵. زبان نوییه

۱-۵. مَا رَوَى وَاضِحٌ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ قَالَ أَبِي مُوسَى ع لِلْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ اشْتَرِ لِي جَارِيَةً نُوبِيَّةً فَقَالَ الْحُسَيْنُ أَعْرِفْ وَ اللَّهُ جَارِيَتُهُ نُوبِيَّةٌ نَفِيسَةٌ أَحْسَنَ مَا رَأَيْتُ مِنَ النُّوبَةِ فَلَوْ لَا خَصَلَةٌ لَكَانَتْ مِنْ شَأْنِكَ قَالَ ع وَ مَا تِلْكَ الْخَصَلَةُ قَالَ لَا تَعْرِفُ كَلَامَكَ وَ أَنْتَ لَا تَعْرِفُ كَلَامَهَا فَتَبَسَّمَ ع ثُمَّ قَالَ أَذْهَبُ حَتَّى تَشْتَرِيَهَا فَلَمَّا دَخَلْتُ بِهَا إِلَيْهِ قَالَ لَهَا بِلُغَتِهَا مَا اسْمُكَ قَالَتْ مُؤْنَسَةُ قَالَ أَنْتِ لَعَمْرِي مُؤْنَسَةُ قَدْ كَانَ لَكَ اسْمٌ غَيْرُ هَذَا وَ قَدْ كَانَ اسْمُكَ قَبْلَ هَذَا حَبِيبَةُ قَالَتْ صَدَقْتَ. (راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۱۰)

وایت شده که امام رضا- علیه السلام- فرمود: پدرم به حسین بن ابی العلاء دستور داد که برایم کنیز نوبیه‌ای^۱ بخر. او گفت: کنیزی را می‌شناسم نوبیه که بهتر و زیباتر از آن ندیده‌ام، ولی یک خصلت دارد که اگر آن نبود، برای شما مناسب بود

حضرت فرمود: آن خصلت چیست؟ گفت: اینکه او کلام شما را و شما کلام او را متوجه نمی‌شوید. حضرت لبخندی زد و فرمود: برو و آن را بخر. و او چنین کرد. وقتی که کنیز را آورد، حضرت با زبان او با وی سخن گفت و پرسید: نامت چیست؟ گفت: مونسه. فرمود: درست است که مونسه هستی، اما اسم دیگری نیز داشتی که «حبیبه» است. کنیز گفت: راست گفתי.

۶. زبان زطی

۶-۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ عَلِيَّاعَ لَمَّا فَرَعَ مِنْ قِتَالِ أَهْلِ الْبُضْرَةِ أَتَاهُ سَبْعُونَ رَجُلًا مِنَ الرُّطِّ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَكَلَّمُوهُ بِلِسَانِهِمْ فَرَدَّ عَلَيْهِمْ بِلِسَانِهِمْ وَقَالَ لَهُمْ إِنِّي لَسْتُ كَمَا قُلْتُمْ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ مَخْلُوقٌ قَالَ فَأَبَوْا عَلَيْهِ وَقَالُوا لَهُ أَنْتَ أَنْتَ هُوَ فَقَالَ لَهُمْ لَيْنٌ لَمْ تَرْجِعُوا عَمَّا قُلْتُمْ فِيَّ وَتَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا قُتِلَنَّكُمْ قَالَ فَأَبَوْا أَنْ يَرْجِعُوا أَوْ يَتَوَبُّوا فَأَمَرَ أَنْ يُحْفَرَ لَهُمْ آبَارٌ فَحَفِرَتْ ثُمَّ حَرَقَ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ قَذَفَهُمْ فِيهَا ثُمَّ طَمَّ رُءُوسَهَا ثُمَّ أَلْهَبَ النَّارَ فِي بُئْرِ مِنْهَا لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ فَدَخَلَ الدُّخَانُ عَلَيْهِمْ فَمَاتُوا (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۰۹)

مسمع ابی سیار از مردی از حضرت باقر علیه السلام نقل کرد که وقتی که علی علیه السلام از پیکار اهالی بصره فراغت جست هفتاد نفر از سیاهپوستان و هندیان آمده باو سلام کردند و بلهجه خود با آن جناب صحبت کردند علی علیه السلام بزبان خودشان جواب آن‌ها را داد. بآن‌ها فرمود من آن طوری که شما می‌گوئید نیستم من بنده‌ای مخلوق خدایم آنها نپذیرفتند گفتند تو همان خدائی.

فرمود: اگر از عقیده‌ی خود برنگردید و توبه ننمائید شما را خواهم کشت آنها امتناع ورزیده توبه نکردند دستور داد چند چاه بکنند چاه‌ها آماده شد بعد این چاه‌ها را بهم متصل نمود و آنها را در میان آنها انداخت سپس سر آنها را بست و در یکی از آن چاه‌ها آتش افروخت که کسی در آن چاه نبود دود آن چاه‌ها را فرا گرفت و کشته شدند.

۱. نوبیه: نام قبیله‌ای در سودان بوده است.



۷-۱. قَالَ الْجَائِلِيُّ يَا ابْنَ مُحَمَّدٍ هَاهُنَا رَجُلٌ سِنْدِيٌّ وَهُوَ نَصْرَانِيٌّ صَاحِبُ اخْتِجَاجٍ وَ كَلَامٍ بِالسُّنْدِيَّةِ فَقَالَ لَهُ أَحْضَرْنِيهِ فَأَحْضَرَهُ فَتَكَلَّمَ مَعَهُ بِالسُّنْدِيَّةِ ثُمَّ أَقْبَلَ يُحَاجُّهُ وَ يَنْقُلُهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ بِالسُّنْدِيَّةِ فِي النَّصْرَانِيَّةِ فَسَمِعْنَا السُّنْدِيَّ يَقُولُ ثُبَطَى ثُبَطَى ثُبَطَلَةُ فَقَالَ الرُّضَاعُ قَدْ وَحَدَ اللَّهُ بِالسُّنْدِيَّةِ ثُمَّ كَلَّمَهُ فِي عِيسَى وَ مَرْيَمَ فَلَمْ يَزَلْ يُدْرِجُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ إِلَى أَنْ قَالَ بِالسُّنْدِيَّةِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ رَفَعَ مِنْطَقَةً كَانَتْ عَلَيْهِ فَظَهَرَ مِنْ تَحْتِهَا زُنَّارٌ فِي وَسْطِهِ فَقَالَ اقْطَعُهُ أَنْتَ بِيَدِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَدَعَا الرُّضَاعُ بِسِكِّينٍ فَقَطَعَهُ ثُمَّ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ خُذِ السُّنْدِيَّ إِلَى الْحَمَامِ وَ طَهِّرْهُ وَ اكْسُهُ وَ عِيَالَهُ وَ احْمِلْهُمْ جَمِيعًا إِلَى الْمَدِينَةِ. (ابن حمزه طوسی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۹۴)

جائلیق به امام رضا (علیه السلام) گفت: ای پسر محمد! در این جا مرد سندی نصرانی هست که به زبان سندی احتجاج و سخن پردازی می کند. امام رضا (علیه السلام) فرمودند: او را پیش من بیاورید. او را به حضور آن حضرت (علیه السلام) آوردند. امام رضا (علیه السلام) با او به زبان سندی سخن گفتند. سپس با او به مباحثه پرداختند و او را به زبان سندی از موضعی به موضع دیگر در نصرانیت منتقل می کردند. در نتیجه ما شنیدیم که مرد سندی می گوید: «ثُبَطَى ثُبَطَلَةُ» امام رضا (علیه السلام) فرمودند: به زبان سندی خداوند را یگانه دانست. پس از آن درباره عیسی (علیه السلام) و مریم (سلام الله علیها) با او سخن گفتند و پیوسته پله به پله او را از حالی به حال دیگر می بردند، تا این که به زبان سندی گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله.

آن گاه کمر بندش را بالا برد، زناری که به زیر میانه کمر بند داشت آشکار گشت، گفت: ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و اله) این زنار را شما با دست خود قطع کنید. امام رضا (علیه السلام) کاردی خواستند و آن را قطع کردند. سپس به محمد بن فضل هاشمی فرمودند: این سندی را به حمام ببر و پاکش ساز و بر او جامه پوشان و او و خانواده اش را به مدینه ببر.

۷-۲. مِنْهَا مَا قَالَ أَبُو إِسْمَاعِيلَ السُّنْدِيُّ قَالَ سَمِعْتُ بِالسُّنْدِ أَنَّ لِلَّهِ حُجَّةً فِي الْعَرَبِ فَخَرَجْتُ مِنْهَا فِي الطَّلَبِ فَدَلِلْتُ عَلَى الرُّضَا فَقَصَدْتُهُ وَ دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ أَنَا لَا أَعْرِفُ مِنَ الْعَرَبِيَّةِ كَلِمَةً وَاحِدَةً فَلَسَّمْتُ بِالسُّنْدِيَّةِ فَرَدَّ عَلَيَّ بِلُغَتِي فَجَعَلْتُ أَكَلِّمُهُ بِالسُّنْدِيَّةِ وَ هُوَ يُجِيبُنِي بِهَا فَقُلْتُ إِنِّي

سَمِعْتُ بِالسَّنْدِ أَنَّ لِلَّهِ حُجَّةً فِي الْعَرَبِ فَخَرَجْتُ فِي الطَّلَبِ فَقَالَ قَدْ بَلَغَنِي ذَلِكَ نَعَمْ أَنَا هُوَ ثُمَّ قَالَ سَلْ عَمَّا تُرِيدُ فَسَأَلْتُهُ عَمَّا أَرَدْتُ فَلَمَّا أَرَدْتُ الْقِيَامَ مِنْ عِنْدِهِ قُلْتُ إِنِّي لَا أَحْسِنُ شَيْئاً مِنَ الْعَرَبِيَّةِ فَأَدْعُ اللَّهَ أَنْ يُلْهِمَنِيهَا لِأَتَكَلَّمَ بِهَا مَعَ أَهْلِهَا فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَيَّ شَفَتَيَّ فَتَكَلَّمْتُ بِالْعَرَبِيَّةِ مِنْ وَفْتِي. (اربلي، ۱۳۸۱ق، ج ۲، ص ۳۰۴)

و دیگر آنکه ابو اسماعیل سندی گوید که: من شنودم در سند که حق تعالی را هست حجتی در عرب، پس من بیرون آمدم برای آن طلب، پس مرا دلالت کردند بر امام رضا (علیه السلام) پس قصد آن مقصد کردم و بخدمت وی آمدم و من نمیدانستم از عربی یک کلمه را پس سلام کردم بزبان سندی جواب فرمود بر گفت من، پس من بلغت سندی با وی سخن می گفتم و او جواب میفرمود مرا بآن لغت، من گفتم که شنیده بودم در سند که خدای تعالی را حجتی هست در عرب و من بیرون آمده‌ام بآن طلب فرمود که آن بمن رسیده و اکنون آن منم، بعد از آن فرمود که سؤال کن از آنچه میخواهی، پس سؤال کردم آنچه خواستم، پس چون خواستم که برخیزم از نزد وی گفتم که: نمیدانم از عربی چیزی پس دعا فرمای بدرگاه خدای تعالی که الهام فرماید مرا بلغت عرب که تکلم توانم کرد با اهل آن، کشید دست مبارک بر هر دو لب من در ساعت تکلم کردم بعربی.

۷-۳. مَا قَالَ أَبُو إِسْمَاعِيلَ السَّنْدِيُّ سَمِعْتُ بِالسَّنْدِ^۱ (حموی، ۱۹۹۵م، ج ۳، ص ۲۶۷) أَنَّ لِلَّهِ فِي الْعَرَبِ حُجَّةً فَخَرَجْتُ مِنْهَا فِي الطَّلَبِ فَدَلَّلْتُ عَلَى الرِّضَاعِ فَقَصَدْتُهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ أَنَا لَا أَحْسِنُ مِنَ الْعَرَبِيَّةِ كَلِمَةً. فَسَلَّمْتُ بِالسَّنْدِيَّةِ فَرَدَّ عَلَيَّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَجَعَلْتُ أَكَلِمَةً بِالسَّنْدِيَّةِ وَ هُوَ يُجِيبُنِي بِالسَّنْدِيَّةِ. (راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۴۰)

ابو اسماعیل سندی می گوید: در سند بودم که شنیدم برای خداوند در میان عرب‌ها حجتی هست. از وطن خود خارج شدم و در طلب او، سختی سفر را بر خود هموار نمودم. تا اینکه امام رضا علیه السلام را به من معرفی کردند. بر او وارد شدم در حالی که حتی یک کلمه هم نمی توانستم عربی حرف بزنم. لذا به زبان خودم به حضرت سلام کردم. او نیز به زبان من، جواب سلام را داد من با زبان سندی حرف می‌زدم و او نیز جوابم را با همان زبان می‌داد.



۷-۴. عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْقُمِّيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَّاءِ، قَالَ: دَخَلْتُ يَوْمًا عَلَى عَلِيٍّ الرِّضَا بْنِ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَرَأَيْتُ عِنْدَهُ قَوْمًا لَمْ أَرَهُمْ وَ لَمْ أَغْرِفْهُمْ وَ هُوَ يُحَاطِبُهُمْ بِالسُّنْدِيَّةِ. (خصیسی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۱۶)

حسن بن علی و شاء نقل میکند که بر امام رضا علیه السلام داخل شدم در حالی که عده ای نزد امام علیه السلام بودند که من نه آنان را دیده بودم و نه میشناختم در حالی که امام رضا علیه السلام به زبان سندی با آنان گفتگو میکردند.

۷-۵. عَنْ حَكِيمَةَ ابْنَةِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: كَانَتْ تَدْخُلُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَتَدْعُو لَهُ أَنْ يَزُورَ قَهَ اللَّهُ وَلَدًا وَ إِنَّهَا قَالَتْ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ كَمَا كُنْتُ أَقُولُ، وَ دَعَوْتُ لَهُ كَمَا كُنْتُ أَذْعُو فَقَالَ يَا عَمَّةُ، أَمَّا الَّذِي تَدْعِينَ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَزُورَ قَهَ يُولَدُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَ كَانَتْ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لِقَمَانٍ لَيْالٍ خَلَّتْ مِنْ شَهْرِ شَعْبَانَ سَنَةِ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ مِنَ الْهَجْرَةِ فَاجْعَلِي إِفْطَارَكَ عِنْدَنَا فَقَالَتْ يَا سَيِّدِي مَا يَكُونُ هَذَا الْوَلَدُ الْعَظِيمُ قَالَ إِلَيَّ نَرْجِسُ يَا عَمَّةُ قَالَتْ يَا سَيِّدِي مَا فِي جَوَارِيكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهَا فَقُمْتُ وَ دَخَلْتُ عَلَيْهَا فَفَعَلْتُ كَمَا كَانَتْ تَفْعَلُهُ فَحَاطَبْتَنِي بِالسُّنْدِيَّةِ فَحَاطَبْتُهَا بِمِثْلِهَا. (همان، ۱۴۱۹ق، ص ۳۵۵)

حکیمه دختر امام جواد که عمه امام حسن عسکری باشد خدمت امام حسن عسکری می آمد و دعا میکرد که خدا بآن حضرت فرزندی عطا کند. حکیمه میگوید: یک روز من بحضور امام عسکری رفتم همچنانکه قبلا برای آن بزرگوار دعا میکردم نیز در حق آن حضرت دعا کردم. امام عسکری بمن فرمود: امشب - که نیمه ماه شعبان سنه (۲۵۵) است - آن مولودی که ما انتظار او را داریم متولد خواهد شد، تو امشب برای افطار نزد ما باش! آن شب شب جمعه بود، من گفتم: این نوزاد از که خواهد بود؟ فرمود: از کنیز تو نرجس. حکیمه خاتون میگوید: در میان کنیزها هیچ کدام از نرجس خاتون پیش من عزیزتر نبودند. هر وقت من داخل خانه میشدم نرجس خاتون مرا ملاقات میکرد، دست مرا می بوسید. کفش مرا با دست خود بیرون می آورد، وقتی که من پیش نرجس خاتون رفتم او همان اعمالی را که قبلا انجام میداد عملی کرد، من روی دست نرجس خاتون افتادم، او را بوسیدم، او را از این عمل مانع شدم، او مرا به زبان سندی خطاب کرد و من نیز او را به



۸. یونانی

۸-۱. وَ اعْلَمَ يَا مُفَضَّلُ أَنَّ اسْمَ هَذَا الْعَالَمِ بِلِسَانِ الْيُونَانِيَّةِ الْجَارِي الْمَعْرُوفِ عِنْدَهُمْ قَوْسْمُوسَ وَ تَفْسِيرُهُ الرَّيْنَةُ وَ كَذَلِكَ سَمَّيْتُهُ الْفَلَاسِفَةُ وَ مَنْ ادَّعَى الْحِكْمَةَ. (مفضل بن عمر، ۱۳۷۹ش، ص ۱۷۶)

بدان ای مفضل، نام این جهان به زبان یونانی که اکنون پیش آنان شهرت دارد، «قوسموس» به معنای زیور است. فیلسوفان و مدعیان حکمت، این گونه برای آن نام نهاده‌اند.

۹. عبری

۹-۱. ثُمَّ أُخْرِجَ الْهَارُونِيُّ مِنْ كُتْمِهِ كِتَابًا مَكْتُوبًا بِالْعِبْرَانِيَّةِ، فَأَعْطَاهُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَنَظَرَ فِيهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَكَى، فَقَالَ لَهُ الْهَارُونِيُّ: مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا هَارُونِيُّ: هَذَا فِيهِ اسْمِي مَكْتُوبًا، فَقَالَ لَهُ: يَا عَلِيٌّ! اقْرَأْ اسْمَكَ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ هُوَ مَكْتُوبٌ فَإِنَّهُ كِتَابٌ بِالْعِبْرَانِيَّةِ وَ أَنْتَ رَجُلٌ عَرَبِيٌّ؟! فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكَ يَا هَارُونِيُّ! هَذَا اسْمِي أَمَّا فِي التَّوْرَةِ اسْمِي هَابِيلُ وَ فِي الْإِنْجِيلِ حَيْدَارُ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: صَدَقْتَ وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِنَّهُ لَخَطُ أَبِي هَارُونَ وَ إِمْلَأْهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ تَوَارِثُهُ الْأَبَاءِ حَتَّى صَارَ إِلَيَّ. (جوهری بصری، بی تا، ص ۱۷)

هارونی نوشته ای به زبان عبرانی از آستین درآورد و به حضرت علی (علیه السلام) داد. حضرت (علیه السلام) به آن نظر انداختند و گریستند. هارونی به آن حضرت (علیه السلام) گفت: چه چیز شما را به گریه آورد؟

حضرت (علیه السلام) فرمودند: ای هارونی در این نوشته نام من نگاشته شده است. گفت: این نوشته به زبان عبرانی است و شما عریید. حضرت (علیه السلام) فرمودند: شگفتا از تو ای هارونی این نام من است، اسم من در تورات «هابیل» و در انجیل «حیدار» است. آن گاه هارونی به آن حضرت (علیه السلام) گفت: راست گفתי، سوگند به خدایی که جز او



۱. در نقل اثبات الوصیه: ص ۲۵۸ به جایی بالسندی، بالسیاده { به بزرگی یاد کرد } نقل شده است در این صورت از شاهد مثال ما خارج می شود

خدایی نیست، این نوشته پدرم هارون و ایراد شده به زبان موسی بن عمران (علیه السلام) است. نیاکان من این را به ارث برده اند تا اکنون که به من رسیده است.

۲-۹. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَوِينِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْقَلَانِسِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أُمِّ الْمُقْدَامِ الثَّقَفِيَّةِ قَالَتْ قَالَ لِي جَوِيرِيَّةُ بْنُ مَسْهَرَةَ [مُسْهَرٍ] قَطَعْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِ جَسَرَ الصَّرَاةِ فِي وَقتِ الْعَصْرِ فَقَالَ إِنَّ هَذِهِ أَرْضٌ مُعَذَّبَةٌ لَا يَنْبَغِي لِنَبِيِّ وَلَا وَصِيِّ نَبِيِّ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهَا فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهَا فَلْيُصَلِّ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ يَمْنَةً وَيسْرَةً وَهُمْ يُصَلُّونَ فَقُلْتُ أَنَا وَاللَّهِ لَا أَقْلُدَنَّ هَذَا الرَّجُلَ صَلَاتِي الْيَوْمَ وَلَا أَصَلِّي حَتَّى يُصَلِّيَ فَيَسْرُنَا وَجَعَلَتِ الشَّمْسُ تَسْقُلُ وَجَعَلَ يَدْخُلُنِي مِنْ ذَلِكَ أَقْمَرٌ عَظِيمٌ حَتَّى وَجَبَتِ الشَّمْسُ وَقَطَعْنَا الْأَرْضَ فَقَالَ يَا جَوِيرِيَّةُ أَذْنٌ فَقُلْتُ تَقُولُ أَذْنٌ وَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ فَقَالَ أَذْنٌ فَأَذْنْتُ ثُمَّ قَالَ قَالَ لِي أَقِمِ فَأَقِمْتُ فَلَمَّا قُلْتُ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ رَأَيْتُ شَفِيتِهِ يَنْحَرُّ كَانَ وَ سَمِعْتُ كَلَامًا كَأَنَّهُ كَلَامُ الْعِبْرَانِيَّةِ فَأَرْتَفَعَتِ الشَّمْسُ حَتَّى صَارَتْ فِي مِثْلِ وَقْتِهَا فِي الْعَصْرِ فَصَلَّى فَلَمَّا أَنْصَرَفْنَا هَوَتْ إِلَى مَكَانِهَا. (ابن بابويه، ۱۳۸۵ ش، ج ۲، ص ۳۵۲)

از امّ مقدام الثقفيّه، وی می گوید: جویریّه بن مسهره به من گفت: ما با امیر المؤمنین علیه السلام هنگام عصر از روی پل صراه^۱ می گذشتیم، حضرت فرمودند: این جا سرزمینی است که عذاب نازل شده سزاوار نیست برای پیامبر و وصی پیامبری که در آن نماز بخواند، حال هر کس از شما که می خواهد در اینجا نماز بخواند، بخواند! مردم به سمت راست و چپ پراکنده شدند و به خواندن نماز پرداختند، من با خود گفتم به خدا قسم امروز در خواندن نماز تقلید از این آقا نموده و نماز نمی خوانم تا ایشان نماز بگذارند، پس با حضرت سیر و حرکت می کردیم، کم کم خورشید به افول می گرایید و از این رهگذر بسیار مضطرب بودم که هنوز نماز را نخوانده ام و وقت بسیار تنگ شده باری خورشید غروب کرد و ما راه را طی کردیم، حضرت فرمودند: ای جویریّه اذان بگو. عرض کردم: می فرماید اذان بگویم در حالی که خورشید غروب کرده!!! حضرت فرمودند: اذان بگو، پس اذان گفتم، سپس به من فرمود: اقامه بگو، پس اقامه گفتم همین که جمله «قد قامت الصلوة» را گفتم دیدم دو

۱. صراه نهري است در عراق و در برخی از نسخ قاموس آمده: نهري است در فرات.

لب مبارک حضرت حرکت می‌کند و کلامی که گویا به زبان عبرانی بود شنیدم بلافاصله خورشید بالا آمد تا به جایی رسید که در وقت نماز عصر در آن جا قرار می‌گیرد، حضرت نماز عصر را خواند و وقتی از نماز فارغ شدیم دوباره خورشید به مکان افولش فرو رفت و ستارگان در آسمان ظاهر شدند، عرضه داشتم: شهادت می‌دهم که شما وصی رسول خدا هستی حضرت فرمودند: ای جویریّه: مگر نشیده‌ای که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (تسبیح بگو به اسم پروردگار بزرگت) عرض کردم: آری شنیده‌ام. فرمود: من از خدا به نام عظیم و بزرگش درخواست کردم خورشید را برگرداند، پس خدا آن را برای من بازگرداند.

۱۰. رومی

۱۰-۱. رُوي عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَتْلُ الْحُسَيْنِ ع وَ أَمْرُ ابْنِهِ فِي حَمْلِهِ إِلَى الشَّامِ فَقَالَ إِنَّهُ لَمَّا وَرَدَ إِلَى السَّجَنِ قَالَ بَعْضُ مَنْ فِيهِ لِبَعْضٍ مَا أَحْسَنَ بُيُوتَانَ هَذَا الْجِدَارِ وَ كَانَ عَلَيْهِ كِتَابَةٌ بِالرُّومِيَّةِ فَقَرَأَهَا عَلَيَّ بُنُ الْحُسَيْنِ ع فَتَرَأَطَنَ الرُّومُ بَيْنَهُمْ وَ قَالُوا مَا فِي هَؤُلَاءِ مَنْ هُوَ أَوْلَى بِدَمِ الْمَقْتُولِ مِنْ هَذَا يَعْثُونَ عَلَيَّ بُنُ الْحُسَيْنِ ع. (راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۵۴)

در خدمت حضرت صادق سخن از شهادت حضرت حسین و جریان فرزندش در بردن بشام شد. فرمود وقتی وارد زندان شد یکی از حاضرین بدیگری گفت چقدر این دیوار خوب است روی دیوار نوشته‌ای رومی بود زین العابدین علیه السلام آن را خواند. نگهبانان بزبان رومی بیکدیگر گفتند در میان این اسیران کسی شایسته‌تر از این جوان بخونخواهی آن شهید نیست (منظورشان علی بن الحسین بود).

۱۰-۲. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع شَهِدَ لِأَبِيهِ عَلِيٍّ ع شَهَادَةً قَدْ سُرِعَ شَهَادَتُهُ فَقَالَ عَلِيٌّ ع تَالُونُ وَ قَالُونُ بِالرُّومِيَّةِ أَيُّ جَيْدٍ. (ابن اشعث، الجعفریات، ۱۴۰۹ق، ص ۱۴۲).

امام حسین علیه السلام برای امیرالمومنین علیه السلام شهادت دادند در این حال امیرالمومنین علیه السلام به رومی فرمودند تالون و قالون به معنای خوب بودن است.



۳-۱۰. عَادَ إِلَى مَجْلِسِهِ ذَلِكَ فَأَتَوْهُ بِجَارِيَةٍ رُومِيَّةٍ فَكَلَّمَهَا بِالرُّومِيَّةِ وَ الْجَائِلِيَّةِ يَسْمَعُ وَ كَانَ فِيهَا بِالرُّومِيَّةِ فَقَالَ الرُّضَاعُ بِالرُّومِيَّةِ أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ مُحَمَّدٌ أَمْ عِيسَى فَقَالَتْ كَانَ فِيهَا مَضَى عِيسَى أَحَبُّ إِلَيَّ حِينَ لَمْ أَكُنْ عَرَفْتُ مُحَمَّدًا. (ابن اشعث، الجعفریات، ۱۴۰۹ق، ص ۳۴۷)

راوی می گوید: بعد از اینکه امام نمازش را خواند، روانه مدینه شد. صبح روز بعد، حضرت برگشت و دوباره همان مجلس، برپا شد. پس کنیز رومی آوردند و امام با او به زبان رومی سخن گفت. و در این حال جاثلیق که با زبان رومی آشنا بود، گوش فرا می داد. حضرت به زبان رومی خطاب به آن کنیز فرمود: محمد- صلی الله علیه و آله- را بیشتر دوست می داری یا عیسی- علیه السلام- را؟ گفت: تا زمانی که محمد- صلی الله علیه و آله- را نمی شناختم، عیسی را بیشتر دوست داشتم. اما بعد از اینکه محمد- صلی الله علیه و آله- را شناختم، او را بیشتر از حضرت عیسی و سایر پیامبران، دوست می دارم.

۴-۱۰. قَالَ إِنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَمَرُ بُوْهَةٍ مِنْ ذَهْرِهِ فَكَانَ يُكَلِّمُ الْأَنْبَاطَ بِلِسَانِهِمْ وَ يُكَلِّمُ أَهْلَ خُرَّاسَانَ بِالدَّرِيَّةِ وَ أَهْلَ الرُّومِ بِالرُّومِيَّةِ وَ يُكَلِّمُ الْعَجَمَ بِالسِّنِّيَّةِ. (راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۵۱)

فرمود: حضرت موسی بن جعفر- علیه السلام- در برهه ای از زمان زیست که با نبطی ها به زبانشان و با خراسانیها با زبان فارسی و با رومیان، به رومی و با غیر عرب، به زبان خودشان، سخن می گفت. و علما و بزرگان یهود و نصاری، از نقاط دور می آمدند و حضرت با آنان با کتاب و زبان خودشان بحث و احتجاج می نمود.

۱۱. حبشی

۱-۱۱. رُوِيَ عَنِ ابْنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ مَمْلُوكًا مِنَ الْحَبَشَةِ اسْتَرْوُوا لَهُ فَتَكَلَّمَ غُلَامٌ مِنْهُمْ فَكَانَ جَمِيلًا بِكَلَامٍ فَأَجَابَهُ مُوسَى ع بِلُغَتِهِ فَتَعَجَّبَ الْغُلَامُ وَ تَعَجَّبُوا جَمِيعًا وَ طَنُّوا أَنَّهُ لَا يَفْهَمُ كَلَامَهُمْ فَقَالَ لَهُ مُوسَى إِنِّي لَا أَدْفَعُ إِلَيْكَ مَالًا فَأَدْفَعُ إِلَى كُلِّ مِنْهُمْ ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا فَخَرَجُوا وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ لِبَعْضٍ إِنَّهُ أَفْضَحُ مِنَّا بِلُغَاتِنَا وَ هَذِهِ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْرَةَ فَلَمَّا خَرَجُوا قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ رَأَيْتَكَ تُكَلِّمُ هَؤُلَاءِ الْحَبَشِيِّينَ بِلُغَاتِهِمْ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ أَمَرْتَ ذَلِكَ الْغُلَامَ مِنْ بَيْنِهِمْ بِشَيْءٍ دُونَهُمْ قَالَ نَعَمْ

۱. نبط: قومی از عجم که در مکانی بین عراق عرب و عراق عجم زندگی می کردند.

أَمَرْتُهُ أَنْ يَسْتَوْصِيَ بِأَصْحَابِهِ خَيْرًا وَأَنْ يُعْطِيَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا لِأَنَّهُ لَمَّا تَكَلَّمَ كَانَ أَعْلَمَهُمْ فَإِنَّهُ مِنْ أُنْبَاءِ مُلُوكِهِمْ فَجَعَلَتْهُ عَلَيْهِمْ وَأَوْصِيَتْهُ بِمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ وَهُوَ مَعَ هَذَا غَلَامٌ صِدْقٍ ثُمَّ قَالَ لَعَلَّكَ عَجِبْتَ مِنْ كَلَامِي إِيَّاهُمْ بِالْحَبَشَةِ قُلْتُ إِي وَاللَّهِ قَالَ لَا تَعْجَبْ فَمَا خَفِيَ عَلَيْكَ مِنْ أَمْرِي أَعْجَبٌ وَاعْجَبٌ وَمَا الَّذِي سَمِعْتَهُ مِنِّي إِلَّا كَطَائِرٍ أَخَذَ بِمِنْقَارِهِ مِنَ الْبَحْرِ قَطْرَةً أَفْتَرَى هَذَا الَّذِي يَأْخُذُهُ بِمِنْقَارِهِ يَنْقُصُ مِنَ الْبَحْرِ وَالْإِمَامُ بِمَنْزِلَةِ الْبَحْرِ لَا يَنْفَدُ مَا عِنْدَهُ وَاعْجَابُهُ أَكْثَرُ مِنْ عَجَائِبِ الْبَحْرِ (حمیری، ۱۴۱۳ق، ص ۳۳۶)

از ابن ابی حمزه، روایت شده است که گفت من در محضر امام هفتم علیه السلام بودم، سی برده که از حبشه برای آن حضرت علیه السلام خریده بودند، وارد شدند. یکی از آنان سخن گفت؛ خوش سخن بود. امام هفتم علیه السلام به زبان حبشی به او پاسخ دادند. آن غلام شگفت زده شد و همه غلامان تعجب کردند. آنان می پنداشتند که آن حضرت علیه السلام سخنشان را نمی فهمند. امام علیه السلام به او فرمودند: من مالی را به تو می پردازم، تو به هر یک از غلامان سی درهم پرداز. غلامان بیرون رفتند و برخی از آنان به برخی دیگر گفتند: آن حضرت علیه السلام به زبان ما فصیح تر از ماست و این نعمتی از سوی خداوند بر ماست. علی بن حمزه گفت: آن گاه غلامان، بیرون رفتند. من گفتم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و اله، دیدم که شما با حبشیان به زبان حبشی سخن می گوید. فرمود: آری. گفتم: شما تنها به آن غلام فرمان دادید. فرمود: آری، فرمان دادم که یارانش را سفارش به نیکی کند و به هر کدام از آنان ماهانه سی درهم پردازد، از سخن گفتنش معلوم شد که داناترین آن هاست. او از پسران شاهان است. از این رو او را بر آنان گماشتم و درباره نیازمندی هایشان سفارش کردم. علاوه بر این ها، وی غلام راست پیشه ای است. سپس فرمود: شاید تو از سخن گفتن من با آنان به زبان حبشی شگفت زده شدی؟ گفتم: آری به خدا سوگند. فرمود تعجب مکن، آنچه از کار من بر تو پوشیده مانده، شگفت تر و تعجب آمیزتر است. آن چه شنیدی نیست مگر مانند پرنده ای که با منقارش از دریا قطره ای بگیرد. آیا می پنداری با یک قطره، از آب دریا می کاهد؟ امام به گونه دریاست، آنچه دارد پایان نمی پذیرد و شگفتی های او از دریا بیشتر است.



۱۲-۱. الْيُطْبِينِيُّ وَابْنَاهُ بْنُ مَهْزِيَارَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ: أُرْسِلْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عَ غَلَامِي وَكَانَ صِقْلَانِيًّا فَرَجَعَ الْغُلَامُ إِلَيَّ مُتَعَجِّبًا فَقُلْتُ لَهُ مَا لَكَ يَا بُنَيَّ قَالَ وَكَيْفَ لَا أَتَعَجَّبُ مَا زَالَ يَكْلُمُنِي بِالصَّقْلَانِيَّةِ كَأَنَّهُ وَاحِدٌ مِنَّا فَظَنَنْتُ أَنَّهُ إِنَّمَا أَرَادَ بِهَذَا اللِّسَانِ كَيْلًا يَسْمَعُ بَغْضُ الْعِلْمَانِ مَا دَارَ بَيْنَهُمْ. (مفيد، ۱۴۱۳ق، ص ۲۸۹)

علی بن مهزیار گفت غلامم را فرستادم خدمت حضرت هادی غلامی از اهالی صیقلان بود غلام با تعجب برگشت گفتم چه شده پسرم گفت چگونه تعجب نکنم با من بزبان صیقلانی صحبت میکرد مثل اینکه یک فرد صیقلانی است گمان کردم با صحبت کردن باین زبان مایل بوده غلامان نشوند چه صحبت شده بین آنها.

۱۲-۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ: أُرْسِلْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَ غَلَامِي وَكَانَ سَقْلَامِيًّا [صَقْلَانِيًّا] فَرَجَعَ الْغُلَامُ إِلَيَّ مُتَعَجِّبًا فَقُلْتُ لَهُ مَا لَكَ يَا بُنَيَّ قَالَ كَيْفَ لَا أَتَعَجَّبُ مَا زَالَ يَكْلُمُنِي بِالسَّقْلَانِيَّةِ [بِالصَّقْلَانِيَّةِ] كَأَنَّهُ وَاحِدًا [وَاحِدٌ] مِنَّا فَظَنَنْتُ أَنَّهُ إِنَّمَا دَارَ بَيْنَهُمْ. (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۳۳)

علی بن مهزیار می گوید: غلامم را که صقلابی بود به محضر امام هادی (علیه السلام) فرستادم. او شگفت زده بازگشت. گفتم: پسر کم تو را چه شده است؟ پاسخ داد: چرا شگفت زده نباشم، آن حضرت پیوسته با من صقلابی سخن گفت، گویا که او یکی از ما بود. من پنداشتم که آن حضرت (علیه السلام) با این زبان سخن می گوید تا برخی از بردگان نشوند.

۱۳. خزری

۱۳-۱. كَانَ يَتَقَدَّمُ الرَّشِيدُ إِلَى خَدَمِهِ إِذَا خَرَجَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مِنْ عِنْدِهِ أَنْ يَقْتُلُوهُ فَكَانُوا يَهْمُونَ بِهِ فَيَتَدَاخِلُهُمْ مِنَ الْهَيْبَةِ وَالرَّعَمِ فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ أَمَرَ بِمِثَالٍ مِنْ خَشَبٍ وَجَعَلَ لَهُ وَجْهًا مِثْلَ وَجْهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَكَانُوا إِذَا سَكِرُوا أَمَرَهُمْ أَنْ يَدْبَحُوهَا بِالسَّكَاكِينِ وَكَانُوا يَفْعَلُونَ ذَلِكَ أَبَدًا فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ جَمَعَهُمْ فِي الْمَوْضِعِ وَهُمْ سُكَارَى وَأَخْرَجَ سَيِّدِي إِلَيْهِمْ فَلَمَّا بَصُرُوا بِهِ هَمُّوا بِهِ عَلَى رَسْمِ الصُّورَةِ فَلَمَّا عَلِمَ مِنْهُمْ مَا يُرِيدُونَ كَلَّمَهُمْ بِالْحَزْرِيَّةِ وَالثُّرَيَّةِ فَرَمَوْا مِنْ أَيْدِيهِمُ السَّكَاكِينَ وَوَتَّبَعُوا إِلَى قَدَمَيْهِ فَقَبَّلُوهُمَا وَتَضَرَّعُوا إِلَيْهِ. (ابن شهر آشوب

مازندرانی، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۳۰۱)

عن إسحاق بن عمار قال: دخلت على موسى بن جعفر عليهما السلام فجلست عنده، إذ استأذن عليه رجل خراساني فكلّمه بكلام لم أسمع بمثله، كأنه كلام الطير. قال إسحاق: فأجابه عليه السلام بمثل هذا الكلام وبلغته، إلى أن قضى وطره من مسائله و خرج من عنده، فقلت: ما سمعت بمثل هذا الكلام! قال: «هذا كلام قوم من أهل الصين، و ليس كلّ كلام أهل الصين مثله ثمّ إنّه تعجب من كلامي بلغته» فقلت: هو موضع التعجب. قال: «أخبرك بما هو أعجب منه، إنّ الإمام يعلم منطق الطير و منطق كلّ ذي روح خلقه الله، و ما يخفى على الإمام شيء». (ابن حمزه طوسی، ۱۴۱۹ق، ص ۴۶۲)

بن عمار خدمت حضرت امام موسی بن جعفر - علیه السلام - رسید و نشست. در این هنگام مردی خراسانی اجازه خواست پس به کلامی تکلم کرد که مثل آن (هرگز) شنیده نشده بود، مثل کلام پرندگان بود. اسحاق گفت: پس امام - علیه السلام - همه را با زبان خودش پاسخ داد تا اینکه سؤالاتش تمام شد و از نزد ایشان رفت. عرض کردم: تا به حال این گونه سخن گفتن را از شما نشنیده بودم. فرمود: این زبان عده‌ای از مردم چین است. و همه آنها به یک زبان حرف نمی‌زنند. آیا تعجب می‌کنی از صحبت کردن من به زبان آنها؟ گفتم: آری، جای تعجب دارد. فرمود: شگفت‌انگیزتر از آن را به تو خبر دهم و آن این است که امام، منطق پرندگان و منطق هر ذی روحی را می‌داند و چیزی بر او مخفی نیست. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۸، ص ۷۰)

تکلم ائمه علیهم السلام به زبان‌های مختلف

۱: إِسْحَاقُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْأَفْزَعِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو حَمْرَةَ نَصِيرُ الْخَادِمِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ عَمْرًا مَرَّةً يُكَلِّمُ عِلْمَانَهُ بِلُغَاتِهِمْ - تُرْكِي وَ رُومِي وَ صَقَالِيَّةٍ فَتَعَجَّبْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ قُلْتُ هَذَا وَلَدٌ بِالْمَدِينَةِ وَ لَمْ يَظْهَرْ لِأَحَدٍ حَتَّى مَضَى أَبُو الْحَسَنِ ع وَ لَا رَأَاهُ أَحَدٌ فَكَيْفَ هَذَا أُحَدِّثُ نَفْسِي بِذَلِكَ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَيَّنَّ حُجَّتَهُ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ يُعْطِيهِ اللُّغَاتِ وَ مَعْرِفَةَ الْأَنْسَابِ وَ الْأَجَالِ وَ الْحَوَادِثِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجَّةِ وَ الْمَحْجُوجِ فَوْقَ. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۵۰۹)

از ابو حمزه نصیر خادم گفت: بارها شنیدم که ابی محمد امام عسکری (علیه السلام) با غلامان خود به زبان آنها سخن می‌گفت، با ترکها ترکی و با رومیها رومی و با صقلیها به

زبان آنها، من تعجب کردم و گفتم: امام در مدینه متولد شده و تا پس از فوت ابو الحسن به کسی عیان نشده و احدی او را ندیده و چگونه همه زبانها را می‌دانند؟ من با خود چنین می‌گفتم، آن حضرت به من رو کرد و فرمود: خدا تبارک و تعالی حجت خود را از همه خلق دیگرش از هر جهت ممتاز می‌کند و به او علم هر زبانی و علم نسبها و مرگها و حوادث آینده را می‌دهد و اگر چنین نباشد، میان حجت و امام با رعیت و مأموم فرقی نیست.

نتیجه گیری

در روایات شیعه، برای تشخیص امام معصوم از افراد مدعی امامت، ویژگی‌ها و خصلت‌هایی معرفی شده است که از جمله آن‌ها، توانایی امام در تکلم به تمامی زبان‌هاست. بررسی احادیث مرتبط نشان می‌دهد که ائمه علیهم‌السلام در موقعیت‌های مختلف، به زبان‌های گوناگونی از جمله رومی، فارسی، حبشی، نبطی و یونانی سخن گفته‌اند. این توانایی نه تنها در پاسخ‌گویی به مخاطبان با قومیت‌ها و زبان‌های متفاوت کاربرد داشته، بلکه به عنوان دلیلی بر حقانیت امامت ایشان نیز مورد استفاده قرار گرفته است. چنین ویژگی‌ای بیانگر علم فراگیر امام و اتصال او به منبع علم الهی است و در منظومه کلامی شیعه، یکی از معیارهای شناخت امام واقعی از مدعیان دروغین محسوب می‌شود.

فهرست منابع

۱. الکلینی، محمد بن یعقوب (۳۲۹ق)، الکافی، محقق: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، تهران ۱۴۰۷ ق، دار الکتب الإسلامية،
۲. المجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۱۱۰ق)، بحار الأنوار، محقق: جمعی از محققان، بیروت ۱۴۰۳ ق، دار إحياء التراث العربی
۳. طبرسی، احمد بن علی (۵۸۸ق)، الإحتجاج علی أهل اللجاج محقق / مصحح: خراسان، محمد باقر، مشهد ۱۴۰۳ق، نشر مرتضی
۴. اربلی، علی بن عیسی (۶۹۲ق)، کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، محقق / مصحح: رسولی محلاتی، سید هاشم بنی هاشمی، تبریز ۱۳۸۱ ق، بنی هاشمی

۵. ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۸ق)، من لا یحضره الفقیه، ق محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، قم ۱۴۱۳ ق، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
۶. ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۸ق)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، محقق / مصحح: لاجوردی، مهدی، تهران ۱۳۷۸ ق، جهان
۷. ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ق)، معانی الاخبار، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، قم ۱۴۰۳ ق، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
۸. ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ق)، الخصال، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، قم ۱۳۶۲ ق، ش، جامعه مدرسین،
۹. قطب الدین راوندی، سعید بن هبه الله (۵۷۳ق)، محقق / مصحح: مؤسسه الإمام المهدی علیه السلام، قم ۱۴۰۹ ق، مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف
۱۰. صفار، محمد بن حسن (۲۹۰ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، محقق / مصحح: کوچه باغی، محسن بن عباسعلی؛ قم ۱۴۰۴ ق، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی ایران
۱۱. مفید، محمد بن محمد (۴۱۳ق)، الاختصاص، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر و محرمی زرنندی، محمود، قم ۱۴۱۳ ق، المؤتمر العالمی لآلئیه الشیخ المفید
۱۲. حمیری، عبدالله بن جعفر (نیمه دوم قرن ۳)، قرب الإسناد، محقق / مصحح: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم ۱۴۱۳ ق، مؤسسه آل البيت علیهم السلام
۱۳. مفید، محمد بن محمد (۴۱۳ق)، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، محقق / مصحح: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم ۱۴۱۳ ق، کنگره شیخ مفید
۱۴. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم (قرن ۵)، دلائل الإمامه، محقق / مصحح: قسم الدراسات الإسلامیة، قم ۱۴۱۳ ق، مؤسسه البعثه بعثت ایران
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن (۵۴۸ق)، إعلام الوری بأعلام الهدی، محقق / مصحح: ندارد، تهران ۱۳۹۰ ق، اسلامیة
۱۶. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی (۵۶۶ق)، الثاقب فی المناقب، محقق / مصحح: علوان، نبیل رضا، قم ۱۴۱۹ ق، انصاریان
۱۷. ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ق)، کمال الدین و تمام النعمه، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، تهران ۱۳۹۵ ق اسلامیة



۱۸. خصیسی، حسین بن حمدان (۳۳۴)، الهدایة الكبرى، محقق ندارد، بیروت ۱۴۱۹ق، البلاغ
۱۹. مفضل بن عمر، (۱۴۸ق)، توحید المفضل، محقق / مصحح: مظفر، کاظم، قم، بی تا، داوری
۲۰. جوهری بصری، احمد بن عبدالعزیز (۴۰۱ق)، مقتضب الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر، محقق / مصحح: المنصوری، نزارف قم بی تا، طباطبائی
۲۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ق)، علل الشرائع، محقق / مصحح: ندارد، داوری قم ۱۳۸۵ش، کتاب فروشی
۲۲. ابنه اشعث، محمد بن محمد، (قرن ۴)، الجعفریات (الأشعثیات)، محقق / مصحح: ندارد، تهران بی تا، مکتبه النینوی الحدیثه
۲۳. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبی طالب علیهم السلام، محقق / مصحح: ندارد، قم ۱۳۷۹ق، علامه
۲۴. کشی، محمد بن عمر (نمیه اول قرن ۴)، رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال کشی، محقق / مصحح: طوسی، محمد بن الحسن / مصطفوی، حسن، مشهد ۱۴۰۹ق، مؤسسه دانشگاه مشهد.

